



نکاتی چند از تفسیر شهرستانی

دکتر پرویز اذکائی

تفسیر گرانسنگ مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار مرحوم شهرستانی که به تصحیح دکتر آذر شب و به همت دفتر نشر میراث مکتوب به چاپ رسیده است، قبلاً در سال ۱۳۶۸ نسخه منحصراً به فرد آن در دو مجلد با مقدمه آقای عبدالحسین حائری و به انضمام فهرس فنی کتاب که با زحمات دکتر پرویز اذکائی ترتیب یافته بود، چاپ عکسی گردید. مقاله‌ای که در پیش روی دارید با توجه به نسخه خطی این تفسیر نگارش یافته، هدفمند به شیعی بودن و خصوصاً اسماعیلی بودن شهرستانی است و به لحاظ آنکه آقای اذکائی در آن به محتوا و ویژگیهای این کتاب ارزشمند پرداخته‌اند، در اینجا درج می‌شود.

اسم این تفسیر مشتق شده از تاج الدین ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (ولادت - صحیحاً - ۴۷۹ هـ. ق، وفات

۵۴۸ هـ. ق)، صاحب کتاب مشهور الملک و النحل، چنانکه بر ورق اول نسخه خطی منحصراً به فرد آن در کتابخانه مجلس (ش ۸۰۸۶) و نیز در مقدمه خود شهرستانی یاد گردیده، مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار است. شهرستانی در سال ۵۳۸ هـ. ق به تصنیف آن آغاز نموده، زیرا در یادداشت ابوالجامع حموی جوینی، بنا به قرائت راقم این سطور آمده است: «انفقتُ بدايةً هذا التصنیف فی شهر سنة ثمان و ثلاثین و خمس مائة، نقلته من خط المصنّف... استنسخه لنفسه عبید الله الداین بلطفه: ابراهیم بن محمد بن المؤید ابوالجامع الحموی الجوینی حماء الله و هداه و وقفه لهما... الی رضاه...» (برگ ۱ الف)، و ظاهراً در سال ۵۴۰ یا ۵۴۱ هـ. ق از آن پیرداخته است. زیرا کاتب نسخه در ابتدای مجلد دوم به نقل از خط مصنف آورده: «و هی بدایة المجلد الثانية من التفسیر... ختمت المجلد [الاولی؟] فی المحرم سنة اربعین و خمس مائة [= ۵۴۰] فتحها الله بالخیر و ختمها بالسعادة، نقل من نسخة الاصل بخط المصنّف، المجلد الثانية من مصابیح الأبرار و مفاتیح الأسرار» (حاشیه ۲۴۱ الف).

آنچه اینک تحت عنوان مذکور در فوق، گزیده‌وار و با اشارت و اختصار تمام بیان می‌گردد، بهی از نتایج کار رسیدگی و فهرست نگاری برای تفسیر مورد بحث است.^۳ اما قبل از ایراد بعض نکات و فواید آن، نقل فقراتی که متضمن شناسایی دیگر و بیشتر صاحب الملل و النحل است، در این گفتار ضروری به نظر می‌رسد. از جمله، بیهقی ششتمدی (که همان «ابن فندُق» معروف باشد) در شرح احوال و آثار شهرستانی گوید که «وی در خوارزم مجلسی منعقد کرده بود که طی آن اشارات و اصول حکمت بیان نموده، و

الجوینی یادداشت مزبور را در چهارم شعبان همان سال (۶۶۷ هـ. ق) بر ورق اول آن نگاشته است.

باری، تفسیر شهرستانی از همان زمان تصنیف اشتها یافته، و زبازد مورخانی چون ابن ارسلان خوارزمی، سمعانی مروزی، بیهقی ششتمدی، یاقوت حموی، و جز اینان شده است. در باب آرا و عقاید وی، آقای محمدتقی دانش پزوه در گفتار ممتع خود با عنوان «داعی المدعاة تاج الدین شهرستانی» ضمن آنکه اهم مراجع را فرارنموده، ادله نقلی و عقلی در خصوص تشیع و بل مراتب گرایش باطنی - اسماعیلی و داعی دُعائی او را بیان داشته است.^۱ محمدعلی آذر شب هم، تتبعات خود راجع به موضوعات کلامی مطروح در تفسیر مزبور - به طور عمده مبتنی بر مقدمات آن - را نشر داده، اخیراً گفتار عربی «اهل البيت (س) فی رأی صاحب الملل و النحل» را به ویژه در باب تشیع وی نگاشته است.^۲

کاتب نسخه محمد بن محمد البرانجی [که آقای دانش پزوه با استفهام «الزانجی» خوانده] کتابت نسخه را در سلخ رجب سال ۶۶۷، از روی نسخه اصل به خط مصنف «الامام العارف

من از آن تعجب می‌کردم، تا آنکه مرا با وی اتفاق مجلس افتاد در حضور امام ابوالحسن عبادی، موقق‌الدین لیثی و شهاب‌الدین واعظ، در اقسام تقدّمات بحثی می‌رفت. از وی پرسیدم که چرا اجزاء انفصال را منحصر در اقسام سته دانستی؟ پاسخ داد: فرق است میان متقدّم بالذات و متقدّم بالوجود، و آغاز تحقیق نهاد فرق میان متقدّمین را. گفتم: من از مطلب «هل» سؤال می‌کنم، تو بیان مطلب «ما» می‌کنی در غیر موضع نزاع، می‌گویم که چرا گفستی این انفصال حقیقت است؟ می‌گویی که فرق است میان فلان جزء منفصله و میان فلان جزء، تا طول کلام به تمادی کشید. در آن وقت، وی تفسیری می‌نوشت و آیات را بر قوانین شریعت و حکمت تأویل می‌کرد. گفتم که این تفسیر از صواب دور است. زیرا که حکمت امری است از طریق تفسیر دور، و وجه تفسیر چنان باید کرد که از سلف به ما رسیده، و اجماع صحابه و تابعان بر آن بوده، و اگر کسی خواهد که میان حکمت و تفسیر جمع کند، بهتر از آن که حجّة الاسلام غزالی... جمع کرده، صورت ندارد، و کس را مثل آن توقع نباید داشت. او از این سخن برنجید، رنجیدنی درشت، و سلطان سنجر او را عزیز داشتی و «صاحب سر» خود دانستی، و در شهور سنه ۵۴۸ در شهرستانه وفات یافت.^۲

یاقوت حموی در شرح «شهرستان» نسای خراسان، به نقل از تاریخ خوارزم این ارسلان آورده است که «شهرستانی متکلم و فیلسوف، چون در آن سرزمین اقامت گزید، جمعی نیک محضری او را دریافتند، الا آنکه از تحبّط وی در اعتقاد و تمایل او به الحد تعجب نمودیم، که پیشوایی چون او با آن همه فضل و کمال عقلی چگونه به چیزی گراییده است که بنیادی ندارد، و امری بر گزیده است که هیچ دلیلی عقلی یا نقلی بر آن مترتب نیست، پناه بر

خدا از آن همه خواری و مهجوری از پرتو ایمان، و جز این نباشد که همانا وی از نور شریعت روی برداشته، و به ظلمات فلسفه پرداخته است. میان ما (خوارزمیان) و او مناظرات و مفاوضات رخ داد، و همو مذاهب فیلسوفان را حمایت می‌کرد و از ایشان دفاع می‌نمود. من خود (ابن ارسلان) در چندین مجلس وعظ او حضور یافتم، لفظ «قال الله» در آنها وجود نداشت، و «قال رسول الله ﷺ» گفته نیامد، پاسخی به مسائل شرعی داده نشد. خداوند به حال او دانتر است. به سال ۵۱۰، از خوارزم برفت و حج گزارد، و سپس

سه سال در بغداد اقامت کرد، که در نظامیه وعظ گفت، و نزد عوام قبولی یافت، و همانجا مدرّس شد...^۵

اما فخرالدین رازی در مسأله دهم از مناظرات خویش، در باب الملل و النحل شهرستانی اظهار نظر کرده بدین که «آن کتابی نامعتمد است. زیرا شرح مذاهب اسلامی را از کتاب الفرق بین الفرق استاد ابومنصور بغدادی نقل نموده، که نسبت به مخالفان تعصّبی شدید داشته، و شرح مذاهب فرق اسلامی را بر وجه صحیح نیاورده، فلذا نقل شهرستانی هم در این فقرات خالی از خلل نیست... تنها نقلی که کتاب شهرستانی بدان اختصاص یافته، همانا رساله فارسی الفصول الأربعة حسن بن محمد صباح [اسماعیلی] است که شهرستانی آن را به عربی ترجمه کرده، و در باب هدیانات آن فصول داد سخن داده است.»^۶ دکتر فتح‌الله خلیف در تعلیقات خود بر مناظرات رازی، این نظر را که شهرستانی چشم بسته از بغدادی پیروی نموده رد کرده و نگره رازی را در این خصوص درست ندانسته است.^۷ ولی اینکه شهرستانی رساله حسن صباح را در دست داشته^۸، که - به اصطلاح امروز - یک سند درون سازمانی بوده، خود دلیلی دیگر بر اسماعیلی بودن وی به شمار تواند آمد، و اطلاعات او در خصوص آن فرقه از زمره دانستنیهای «اهل البیت ادری بما فی البیت» است.

اینک آنچه در خصوص تفسیرش بیان کرده، با مختصر تصرف و تلخیصی در اینجا نقل به معنی می‌گردد: «صحابه (رض) در اینکه علم قرآن مختص به اهل بیت (س) باشد، همداستان بوده‌اند. چون از علی بن ابی طالب (رض) در این خصوص پرسیدند، فرمود جز این نباشد «لا والذی فلق الحبه و برأ النسمة الا بما فی قراب سیفی»، همین خبر که حاکی از وجه تخصیص

قرآن باشد، دلیل بر اجماع آنان است بدین که علم و تنزیل و تأویل آن اختصاص به ایشان یافته است... و من در جوانسالی تفسیر قرآن را از مشایخ خود می‌شنیدم، تا آنکه به حلقه درس استاد ناصر السنه ابی القاسم سلمان بن ناصر انصاری (رض) پیوستم، که مرا بر کلمات شریفه اهل بیت و اولیای ایشان (رض) و بر اسرار دین و اصول متین در علم قرآن آگاهانید، و به کرانه وادی ایمن در خجسته بقعه «شجره طیبه» نویدم داد. پس چون طلب عاشقان به جستجوی صادقان پرداختم، بنده‌ای از بندگان صالح خدا را،

مفاتیح الاسرار و صبايح الابرا
بیت
تألیف: تاج‌الدین محمد بن عبدالمؤمن شریعتی
ترجمه: ۱۳۸۸ هـ ق

چاپخانه کتبی و نشریاتی مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

موسسه
پژوهشی و نشریاتی
مجمع‌التحقیق
تهران ۱۳۹۱ هـ ق

همان طور که موسی علیه السلام به طلب برخاست، بیافتم... روشهای خلق و امر، مراتب تضاد و ترتیب، دو وجه عموم و خصوص، و دو حکم مفروق و مستأنف را از وی آموختم... تا به زبان قرآن، یعنی نظم و ترتیب و بلاغت آن ره یافتیم، سپس که به عبارت هم راه جستیم، معنای «علم» را دریافتم... اسرار را شنیدیم و در آنها ژرفش نمودم... تا آنکه فصولی در دانش قرآن پیرداختم، که مفاتیح عرفان است... و این تفسیر را مفاتیح الأسرار و مصابیح الأبرار نامیدم... و چنانکه در کتاب الکافی [للكلینی] از ابوعبدالله صادق علیه السلام روایت شده... الخ. (برگ ۲ الف - ۲ ب).

در اشاره به چگونگی تفسیر خود گفته است: «جمله تفاسیر را مبتنی بر مذاهب متبع می‌یابی، چنانکه قدریان آیات قدر را موافق با مذهب خود گزارند، و اشعریان هم مطابق مذهب خویش، و مشبهیان متمسک به ظاهر شوند و گویند که ظاهر با ماست و تأویل مظنون باشد.» (برگ ۲۵ ب) «اما من ظاهر لفظ را، به امری مظنون ترک گویم، و البته غرض آن نیست که یکسره از ظاهر عدول کرده بر تأویل اتکاء نمایم، و با ترک ظاهر به تعطیل روم...» (برگ ۲۶ الف). جای دیگر ضمن اشاره به توانیابی خویش در هدایت به سوی کلام نبوت و شناخت زبان رسالت، باز از رهیابی به اسرار کلمات قرآن مجید یاد کرده، و گوید که آن را به رأی تفسیر نمی‌کند... (برگ ۲۴ الف).

فصلهای یکم تا هفتم از مقدمه تفسیر شامل مباحث در چگونگی جمع قرآن، اختلاف راویان در ترتیب نزول سوره‌ها، ترتیب سوره‌ها حسب قرات سبع، ذکر ولاء سوره‌ها در مصاحف، أسباع سؤر، قرات، اعداد سوره‌ها، برشماری مفسران صحابی و جزاینان (برگ ۲ ب - ۱۸ الف) به لحاظ تاریخ قرآن، چگونگی تکوین دانشهای قرآنی، مصاحف مختلف، طبقات مفسران، و جز اینها بسیار مهم و مغتنم است. فی المثل در خصوص ترتیب سؤر در مصحف امام صادق (ع)، زنجانی یکسره از این تفسیر نقل نموده، همچنین در باب مصحف امام علی علیه السلام و جزاینها^۹ شاید یکی از دلایل تشیع شهرستانی هم عدم ذکر مصحف عمر بن خطاب در جزو مصاحف باشد، برخلاف سجستانی (- کتاب المصاحف، ص ۴۹ و ۵۰) و سایر مصاحف اهل سنت (ص ۱۸۰).^{۱۰}

این روایت منقول از ائمه (س): «نحن الناس و شیعتنا أشباه الناس و سائر الناس نسناس» را دوبار با اسناد آن به امام صادق علیه السلام (برگ ۷۱ ب، ۳۳۵ ب) و یک بار با اسناد آن به امام باقر علیه السلام (برگ ۳۹ الف) به نقل آورده است. خلاصه، مراتب تشیع وی بجز این فقرات، و علاوه از ذکر اصطلاحات شیعی «خاصه» و «عامه»، از قرائن

بسیار و آشکار منطوی در متن نیز هویدا است. اما مراتب باطنی گری و مشرب فلسفی وی، چنانکه به نقل از معاصران خود او گذشت، در فقرات تأویلیه - تفسیری نمایان می‌گردد.

انتساب مکتبی گرایشهای مزبور چنانکه راقم این سطور دریافته، باید به حوزه فلسفی اخوان الصفا باشد که کمابیش همانند آنهاست^{۱۱}، یعنی به خود او: «باطنیان قدیم که کلام خود را با بعض کلام فلاسفه در آمیخته اند، و کتابهای خود را بر این روش نوشته اند.»^{۱۲} بدیهی است که آراء فلسفی شهرستانی نمی‌تواند مبانی مشایی یا صبغه ارسطویی داشته باشد، زیرا در غیر این صورت کتاب مصارعة الفلاسفة را در رد بر «ابن سینا» راجع به هفت مسئله الهیات (در وجود و واجب و حدوث) نمی‌نوشت. نصیرالدین طوسی در مصارعة خویش ضمن مسئله پنجم (حدوث عالم) که شهرستانی قائل به قدم کلمات و حروف شده، آشکارا گفته است: «این معتقد باطنیه باشد که مصنف [شهرستانی] به ایشان گرایش دارد.»^{۱۳}

باری، اگر از عالم علوی آغاز کنیم، مقولات نفوس فلکی (برگ ۱۱۷ ب) یا نفوس افلاک (برگ ۲۰۸ ب)، اجسام نورانیه (برگ ۱۶۹ ب)، اقسام عقول (برگ ۱۱۰ ب، ۲۰۹ الف، ۲۷۳ الف) - عقل اول و عقل فعال (برگ ۱۲۰ الف - ۱۲۱ ب، ۱۲۵ ب، ۲۷۳ الف)، جواهر عقلی (برگ ۲۰۸ ب)، عقل کلی و نفس کلی (مکرراً) چگونگی مؤول آیاتی است که به قول خود او «بواطن تأویلیه» (برگ ۳۶۴ الف) باشند، و تمام این مقولات و مرادفات آنها بعینها همانهاست که خود در شرح آراء و عقاید «اسماعیلیه» بیان داشته است.^{۱۴}

تشیع «سبعیه» یا اسماعیلیه شهرستانی، در مقولات هیاکل علوی (برگ ۱۶۹ ب، ۱۷۰ الف، ۲۵۶ ب)، هیاکل روحانی (برگ ۱۴۷ ب)، انوار عقلی (برگ ۲۰۹ الف)، جسمانیات سبعه (برگ ۱۴۸ الف، و مکرراً)، روحانیات سبعه (ایضاً و مکرراً)، و اینکه فلک ناسع (العرش) فاصل بین عالم روحانی و عالم جسمانی (برگ ۱۹۵ ب) [مانند «انگران» در نگره زروانی - زردشتی]، به طور کلی الأسباع / السبعات (برگ ۱۲ الف - ب، ۴۸ الف - ب، ۳۳۹ ب) - شامل جسمانیات، حروف، سفلیات، علویات (برگ ۳۳۹)، الأدوار - از جمله - «دور سابع» = دور قیامت، و الطور السابع = خلق آخر (برگ ۲۴۳ ب)، خصوصاً مقوله «نور محمدی» (برگ ۴۰۱ الف) و بالأخص نور مخفی که در اولاد اسماعیل بن ابراهیم بوده، و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هم از آن برخوردار گردیده (برگ ۱۴۵ الف - ب، ۲۴۳ الف - ۲۵۳ الف، ۲۶۰ ب)، و جز اینها،

همان نگره هاست که خود در شرح «اسماعیلیه» آورده، و گوید «الأئمة تدور أحكامهم على سبعة سبعة كأيام الأسبوع والسّموات والكواكب السبعة». ^{۱۵} عین این اقوال را نیز در مصارعه خود با ابن سینا، در مورد موجودات علویه که مظاهر کلمات تامات اند، و فروتر از آنها کواکب و افلاک متحرکه باشند که خود هیاکل آن روحانیات اند، بیان کرده است. ^{۱۶}

علم اول، علم مکنون (برگ ۲۰ ب، ۱۲۳ ب، ۲۰۸ ب، ۲۶۵ الف)، علم الکتب (مکرراً)، سَمَخُون (برگ ۲۰۸)، کلمات تامات (۳۴۶ الف)، کلمات علویه (برگ ۴۸ ب) و قدسیه (مکرراً)، موضوع قاب قوسین (برگ ۱ ب، ۱۱۸ الف، ۱۳۲ ب، ۲۴۳ الف)، اسرار حروف: حروف قدسیات و علویات (برگ ۳۱ الف، ۳۵ ب، ۴۵ ب - ۴۸ ب، ۵۰ الف، ۲۳۹ ب، ۳۴۶ الف) جملگی مقولات باطنیه

و معمول بین اصحاب تأویل عرفانی است. موضوع «امامه» (برگ ۸۵ ب، ۱۰۱ و مواضع بسیار دیگر) و مسأله الامام الحاضر/الحی/الغایب/القائم/الوقت (برگ ۱۲۱ ب)، و نایب الامر و ظهور آن (برگ ۱۲۱ الف) تردیدی در تشیع تعلیمی یا اسماعیلی صاحب تفسیر بر جای نمی گذارد. ^{۱۷}

یکی از نکات تاریخی این تفسیر در مواضع ذکر «صابئه» آنکه نحله مزبور را با اصحاب دین حنیف یا ملت ابراهیم یکی می داند (برگ ۱۴۷ ب، ۱۶۸ الف - ب، ۱۷۰ الف - ب). آنچه هم از مفهوم «حنیف» (مواضع مکرراً) در قبال «الصبوة» (برگ ۱۴۷

ب، ۱۷۰ الف - ب) به مثابه «دین پاک» مستفاد می گردد (برگ ۲۵۶ الف - ب) اگر اشتباه نکنم چنین می نماید که با مفهوم ماقبل اسلامی «پوریو تکیشان» (= پیروان کیش ناب نخستین) معادل باشد، که البته این فقره مستلزم تحقیق بیشتر است.

اوصاف ملکان ساحران «هاروت» و «ماروت»، که به تفصیل بررسی کرده (برگ ۲۱۳ الف - ۲۱۵ الف) و منشأ «الزهرة» - نجمة الهة/ بیدخت [= بَعْدُخْت] الفارسیه از فارس (برگ ۲۱۲ الف به بعد) بالجمله ناظر به اوصاف «خرداد» و «امرتا» و «ناهد» اوستایی است، که این موضوع را قبلاً ایرانشناسان و برخی از محققان ایرانی پژوهیده اند. یک جا به مناسبت گوید که: «عادت عرب بود که آنچه را بزرگ می داشت «اله» می نامید، از این رو بتهایی را که می پرستیدند، «آلهه» می نامیدند. همچنین عادت

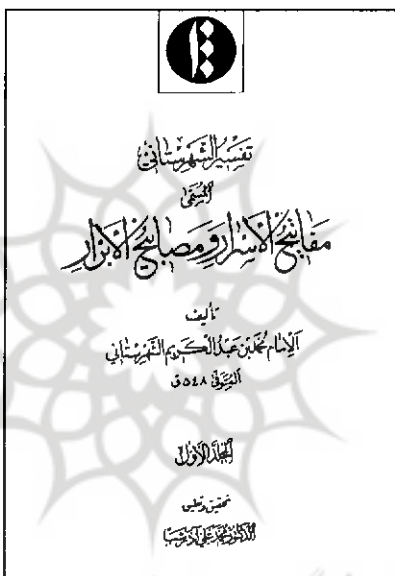
عجم بود که شاهان بزرگ خود را به نامی نامند که آن ترجمه نام خدا باشد، پس «خداوند» و «خدایگان» گویند، و این نام بر موسومی که به صفات شکوه و بزرگی موصوف باشد دلالت کند» (برگ ۳۲ الف).

همین جا یادآور شویم که - به اصطلاح - فارسیات یا ایرانیات دخیل در این تفسیر، گذشته از مفاهیم اساسی بسیاری که فقط شطری اشاره رفت، از لحاظ الفاظ و مصطلحات هم اندک نیست، از آن جمله است: آفریدن (برگ ۱۰۶ ب)، آفرین - آفرینش (برگ ۲۸۳ الف)، اهرمن (برگ ۸۹ الف، ۱۲۰ الف، ۱۲۱ ب، ۲۰۴ ب)، بیدخت (برگ ۲۱۳ ب)، خداوند - خدایگان (برگ ۳۲ الف)، فردوس (برگ ۹۳ ب، ۹۵ الف)، قهرمان - من جنود ملک فارس (برگ ۴۰۵ الف)، کشینخ (برگ ۱۵۶ ب)، مهرجان (برگ ۲۰۴

ب)، ناآفرین (برگ ۲۸۳ ب)، نفرین (برگ ۲۸۳ الف)، نوروز (برگ ۲۰۴ ب)، نیرنجات (برگ ۲۱۰ الف - و...)، نیست (برگ ۲۸۳ ب)، یزدان (برگ ۱۲۰ الف، ۱۲۱ ب، ۲۰۴ ب). با این حال، باید گفت که اسرائیلیات و اخبار و روایات یهودی، به حد ستوه آوری بر سراسر متن تفسیر مفاصح غالب است.

پی جویی منابع شهرستانی خود می تواند موضوع رساله مستقل و مفصلی باشد، فهرست تفصیلی «أعلام الرجال» و «الکتب و الأسفار» این جانب برای تفسیر وی، مدد رسان خواهد بود. لیکن نباید گذشت که اولاً بسیاری از رجال سند او مربوط به

منابع دسترس وی و مذکور در تفاسیر متقدم است، ثانیاً بسیاری از نقول و مرویات هم صورت نقل مستقیم از مأخذی که ذکر می کند ندارد. با این حال، شماری از منابع یا تفاسیری که از آنها یاد و نقل می کند، در کتب طبقات مذکور نیست و یا اینک نسخه آنها بر جای نمانده است. از آن جمله است تفسیر «ابن بحر» اصفهانی (برگ ۱۸ الف) که بیش از بیست فقره از آن، بدون ذکر اثر، و تنها بدین صورت «قال ابن بحر» به نقل آورده است (برگ ۱۴۱ ب، ...، ۴۳۰ ب). اما وی کسی جز ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی کاتب معتزلی (۲۵۴ - ۳۲۲ هـ) نیست، که به گفته ابن ندیم: دبیری رسانویس و متکلمی جدلی بود، از جمله کتابهایش جامع التأویل لمحک التنزیل است که تفسیری کبیر بنابر مذهب معتزله باشد. ^{۱۸} یاقوت حموی به نقل از حمزه اصفهانی یاد می کند که وی با وزیر





نگاهی به تذکرة المعاصرین

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ هـ. ق.) از اولاد شیخ زاهد گیلانی (مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی، جد صفویه) از شخصیت‌های چند جانبه‌ای است که خوشبختانه قدر او بتدریج دارد شناخته می‌شود. حزین عالم دینی و مورخ و تراجم‌نویس و عارف صاحب مکتب و همچنین شاعری پراحساس و توانا بوده است. آثار او که غالباً به صورت رسالات کوچک است، از جهت تعداد فراوان و از جهت موضوعات متنوعند. علت اینکه رسالات حزین کوچک و کم حجم است یکی زندگی در به در و آواره اوست، و دیگر اینکه در اواخر دوره صفویه، تعلیقه نویسی و حاشیه نویسی و پدید آوردن رسالات مفرد در موضوع خاص باب شده بود و حزین هم از همین شیوه پیروی کرده است.

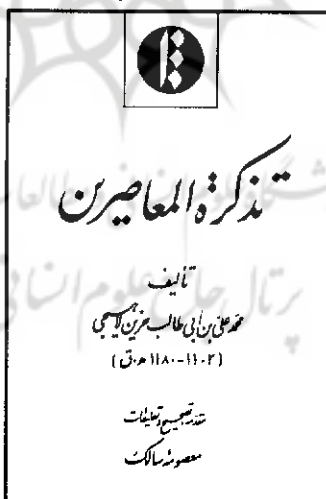
حزین، در شاعری، از افراط کارهای دوره انحطاط سبک هندی بر کنار بود و به نظر من اگر در ایران می ماند شاید پیشوای مکتب «بازگشت» می شد. (رک: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، برگزیده اشعار سبک هندی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۳).

نثر حزین موجز و زیبا و پر مطلب است و از تکلفات منشیانه درباری، و نیز از بی رنگ و رویی و عوامانه بودن نثر کتابهای مذهبی عامیانه آن عصر، عاری است یعنی ضمن آنکه ساده است، پیداست به قلم ادیبی نوشته شده است. اطلاعاتی که حزین در تذکره و تاریخش درباره زمانه خودش می دهد، نوعی گواهی صادقانه است و ملاحظه می شود که حتی مورخان شوروی سابق بر نوشته های او تکیه و استناد کرده اند (رک: دولت نادرشاه، ترجمه حمید

مؤمنی).

ضدیت حزین با نادرشاه بیشتر بدان جهت است که حزین از منسوبان خاندان صفویه بوده است و مثل اکثر علمای شیعه، صفویه را صاحب حق در حکومت تلقی می کند و نادر را غاصب. در حالی که حق آن است که نادر در سال ۱۱۴۸ قمری به عنوان برجسته ترین عنصر یک قیام ملی ضد بیگانه بر سر کار آمد. و تلقی آن روز مردم از نادر یک قهرمان بود که روسها و عثمانیها را از ایران بیرون ریخت و از بکها و افغانها را ادب کرد و مرکزیت و امنیت را بر گردانید. علمای متأخر صفویه و از جمله حزین، این اندازه را هم نمی پذیرفته اند. شاید همچنانکه یکی از تاریخ شناسان تصریح کرده است، اگر عالمان متأخر عصر صفوی چنان برخورد خصمانه

و غاصبانه ای با نادر نمی کردند، نادر منحرف نمی شد یا دست کم، به آن سرعت منحرف نمی شد. نادر وقتی «تلقی به قبول» را از ناحیه راهنمایان فکری مردم دریافت نکرد، به فکر جلب نظر تبعه و حتی همسایگان سنتی مذهب خود افتاد. حال آنکه اگر در محیط داخلی، کار خود را محکم می دید، چه بسا به فکر آباد کردن مملکت می افتاد (کاری که شاه عباس اول کرد). رویکرد نادر به هند نیز شاید برای بزرگنمایی، و جبران تحقیری که در باطن بر او روا می داشتند و او را لایق سلطنت نمی انگاشتند بود. این ابلهانه ترین طرز فکر بود که فی المثل طهماسب بی لیاقت و فاسدالاخلاق را در برابر نادر (که تا سال ۱۱۴۸ نشان داده بود مردی استوار، وطن دوست، شایسته و یک نابغه نظامی است) حمایت کنند. به هر حال، آنچه گفتیم برای فهم احوال



تألیف: محمدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ هـ. ق.)

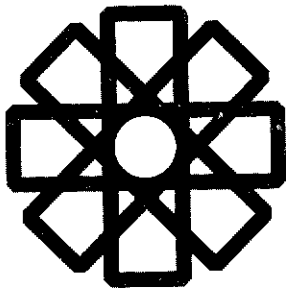
مقدمه و تصحیح و تعلیقات: معصومه سالک

چاپ اول: ۱۳۷۵ ■ ناشر: سایه

با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب

قطع وزیری، ۴۲۹ ص.

شماره: ۳۰۰۰ نسخه



حسن ابتدائی بذکری جیرة الحرم
له براعة شوقی يستهل دمی
(ص ۲۳۱)

*

از یک نظر عاشق رندی آخر
هم از خود و هم ز غیر خود وارستیم
(ص ۲۴۶)

*

گو میرد از خمار و نبیند کسی به چشم
ابرو بلند کردن موج سراب را
(ص ۲۴۸)

*

دل عاشق، وجود از هر چه یابد زان فنا گردد
از آن آبی که گندم سبز گردد آسیا گردد
(ص ۲۹۹)

*

یک بار اگر رخ خود آن دلربا ببیند
عاشق اگر نگرده از چشم ما ببیند
(ص ۳۵۰)

*

از کلام دیگران مستند و من خمیازه کش
نشوه‌ای از باده خود نیست چون مینا مرا
(ص ۳۵۶)

*

منت احسان صاحب حرمتانم گشته بود
گر نمی شد دستگیر از فقر بی دامانیم
(ص ۳۶۸)

*

کشیدم رنجه‌ها تا آنکه ویران ساختم خود را
از آن ترسم که باز آلوده سازندم به تعمیری
اگر راهب تمنای طواف کوی او داری
بزن گامی به ره تا کی سراغ یار می گیری؟
(ص ۳۸۰)

توفیق محقق محترم و ناشر را خواهانیم و اهل تحقیق در
ادبیات را به ملاحظه این کتاب توصیه می کنیم.

آینه پژوهش، سال هفتم، شماره ۴، شماره پیاپی ۴۰، (مهر-آبان ۱۳۷۵)

☪

بقیه از صفحه ۱۰

پی نوشت:

۱. نگاه کنید به نامه آستان قدس رضوی، ج ۷ (۱۳۴۷ هـ ش)، ش ۳/۲، ص ۸۰-۷۱، ش ۴، ص ۷۱-۶۱.

۲. ترائف، نشرة فصلیه تصدیرها مؤسسه آل البيت (ع)، السنة ۳، العدد ۳ (۱۲) ۱۴۰۸ هـ ق، ص ۲۱-۷.

۳. طبع عکسی (فاکسیمیله) متن تفسیر مفاتیح الاسرار شهرستانی با مقدمه آقای عبدالحسین حائری و منضم به فهرس تفصیلی ششگانه‌ای که اینجانب تهیه کرده است: اعلام الرجال، الامکنه و البقاع، الملل و النحل، الطوائف و الجماعات، الموضوعات و المصطلحات، والکتب و الأسفار قریباً از طرف مرکز انتشار نسخ خطی به اشراف بنیاد دائرة المعارف اسلامی نشر خواهد یافت.

۴. ذرة الأخیار/ ترجمه تنمة صوان الحکمة، ص ۸۷-۸۶.

۵. معجم البلدان، طبع و وستنفلد، ج ۳، ص ۳۴۴-۳۴۳.

۶. مناظرات فخر الدین الرازی، تحقیق دکتر فتح الله خلیفه، دار المشرق، (افست، تهران ۱۴۰۶ هـ ق، زمستان ۱۳۶۴) بیروت ۱۹۶۶، ص ۴۰-۳۹.

Ibid, commentaries, pp. 144-145.

۸. نگاه کنید به الملل و النحل، طبع بدران، قاهره ۱۹۵۶ م، ج ۱، ص ۱۷۶.

۹. نگاه کنید به تاریخ قرآن هارامی، ص ۴۷۹ و ۴۸۷-۴۸۵.

۱۰. Cf: Jeffery, Material for the History of the Text of the Quran, pp.39-40

۱۱. هر چند که مذهب سبعیان مورد تعریض ایشان شده است.

۱۲. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۲.

۱۳. مصارع المصارع، طبع قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۵ هـ ق، ص ۱۴۹.

۱۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۳ پیش و پس.

۱۵. همان، ص ۱۷۲.

۱۶. مصارعة الفلاسفة (قسم اول) مصارع المصارع، ص ۱۱۶.

۱۷. نگاه کنید به مصارع المصارع طوسی، ص ۸۲ و مقایسه کنید با فصل

«اسماعیلیه» و «اسماعیلیه و تصوف» در تاریخ فلسفه اسلامی هانری کرین، ترجمه میشری، ص ۹۸ تا ۱۳۴.

۱۸. الفهرست، طبع تهران، ص ۱۵۱.

۱۹. معجم الادباء، ج ۱۳، ص ۲۰۵، ج ۱۸، ص ۳۸-۳۵.

۲۰. تاریخ قم، ص ۱۴۲، ۲۱۸-۲۱۷.

۲۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۵۲-۲۵۱.

۲۲. عمدة الطالب، طبع نجف، ص ۹۳.

۲۳. تاریخ الادب العربی لبروکلمان، ج ۴، ص ۱۸-۱۷.

۲۴. رجوع کنید به: ترجمه انگلیسی کندی با عنوان:

The Exhaustive Treatise on Shadows, Vol.I, p.21/Vol. II, p.7.

۲۵. رجوع کنید به: الفهرست، ص ۱۵۳، ۲۱۰، ۲۸۸.

۲۶. دوست دانشورم علیرضا ذکاوتی، مرا بدین نکته متوجه ساخت.